

مفهوم حق: درآمدی تاریخی*

مارتین پی. گلدینگ
(Martin P. Golding)

ترجمه دکتر محمد راسخ

• پیش گفتار مترجم

لازم است در آغاز به نکاتی چند اشاره شود. نخست، حق (Right) اگر مهمترین جزء مقوم اخلاق (Morality)، حقوق (Law) و سیاست (Politics) در دنیای مدرن نباشد به تحقیق یکی از مهمترین اجزای مقوم عرصه های یاد شده است. به همین دلیل طی سده بیستم جنبه های گوناگون حق به نحو گسترده ای از سوی نظریه پردازان مورد بحث و کنکاش قرار گرفته است. زمینه تاریخی پیدایش مفهوم مزبور یکی از جنبه هایی است که می تواند به ریشه یابی نظری پیرامون حق کمک به سزایی نماید. از چه زمانی و از سوی چه کسی (کسانی) واژه *ius* به معنای «حق داشتن» (Having a right)، در مقابل «حق بودن» (Being right or Just)، به کار گرفته شد؟ از دیگر سو، همان گونه که نویسنده مقاله نیز متفطنانه اشاره کرده است، به کارگیری مفاهیمی مانند حق به یک معنای خاص برخاسته از یک تئوری

* Golding, M.P. (1978). "The Concept of Rights: A Historical Sketch", in *Bioethics and Human Rights*, ed. by E.L. Bandman & B. Bandman, Boston: Little, Brown & Company, ch.4.

خاص بوده که در پس ذهن نظریه پردازان و فعالان عرصه های پیش گفته وجود داشته است. بر این اساس، نویسنده شرح داده است که در آغاز مفهوم حق به معنای انتخاب، آزادی و حاکمیت فرد بر سرنوشت خویش بکار می رفته است (به عبارت دیگر به معنای حقوق انتخابی "Option Rights". به دیگر سخن، از میان دو گونه حق (یعنی حقوق انتخابی و حقوق رفاهی "Welfare Rights" کاربرد گونه نخست از تقدم تاریخی برخوردار می باشد).

دوم، مقاله زیر که گزارش کوتاهی از تاریخ پیدایش مفهوم حق است به دست یکی از نظریه پردازان حق، آقای مارتین گلدینگ، برای درج در مجموعه مقالاتی پیرامون و تحت عنوان زیست - اخلاق و حقوق بشر *"Bioethics and Human Rights"* به نگارش درآمده است. موضوع زیست - اخلاق و ارتباط آن با اخلاق، حقوق و سیاست خود از محورهای جدید مباحث دانشگاهی در کشورهای توسعه یافته گردیده است و پروژه های تحقیقاتی و کلاسهای درسی چون «زیست - اخلاق»، «حقوق و اخلاق پزشکی» و امثالهم در دانشکده و دپارتمانهای حقوق، فلسفه و علوم پزشکی - پیرامون موضوعات ریزتری چون تخصیص منابع برای ارائه خدمات ملی بهداشتی و پزشکی، اصلاح ژن، تولید مثل آزمایشگاهی، کمک به معلولین از بودجه عمومی، مسؤولیت پزشکان و پیراپزشکان، سقط جنین و مرگ آسان - تشکیل و اداره می شوند. با این حساب، اگر در لابلای مباحث اشاره ای به خدمات بهداشتی با زیست - اخلاق رفته است به دلیل ارتباط دادن مباحث مقاله با موضوع کلی کتاب بوده است.

سوم، واژه «حقوق» در زبان فارسی، علاوه بر معانی دیگر، به جای هر دو مفهوم انگلیسی Law (نظام حقوقی) و Rights (حق ها) بکار می رود. از این رو، در ترجمه روش زیر بکار گرفته شده است: ۱- به طور کلی به جای حقوق (جمع حق) از صورت مفرد آن، یعنی حق، استفاده شده است (همانند ترجمه عنوان)، ۲- آن جاهایی که

مجبوریم از صورت جمع استفاده کنیم و به قرینه مشخص نیست که حقوق به معنای جمع حق است و از به صورت اینتالیک نوشته شده است، و ۳- آن جاهایی که به قرینه مشخص است که حقوق جمع حق است و نه نظام حقوقی (برای نمونه جایی که از «حقوق فرد» سخن می رود) و از به صورت جمع و بدون هیچ گونه تغییر کتابتی نوشته شده است.

چهارم، شاید مهمترین نکته در تاریخ پیدایش مفهوم و پدیده حق، تفکیکی باشد که میان دو مفهوم «حق بودن»، «حق داشتن» پدیدار گشته است. حق به معنای اول، که در مقابل «باطل» قرار می گیرد، همیشه در عرصه فکر به ویژه فکر سیاسی و اخلاقی حضور داشته است. اما حق به معنای دوم، که می تواند در مقابل «تکلیف» قرار گیرد، محصول فکر جدیدی است که در پی کوشش های نظری و عملی آزادی خواهانه و برابری خواهانه انسان در دوران مدرن تولد یافته است. توجه نویسندگان مقاله حاضر به معنای دوم حق و این سؤال که از چه هنگام و توسط چه کسی آن معنا طرح شده، معطوف گردیده است. حال از آنجا که نویسندگان صرفاً به ذکر تفکیک مزبور بسنده کرده و فرض را بر آشنایی خوانندگان با مدلول آن گرفته است (البته فرضی که در متن فکری فرهنگی که مقاله در آن نگاشته شده، بی پایه نیست) لازم می نماید توضیحی هر چند کوتاه و گذرا پیرامون تفکیک میان «حق بودن» و «حق داشتن» داده شود. «حق بودن» به معنای ارزشی همان «خوب بودن» است (از معنای غیرارزشی می گذریم که در آنجا «حق بودن» به معنای «راست و صادق بودن» است). بدین معنا که اگر عملی «حق» است یعنی از منظر اخلاقی و بر اساس اصول محتوایی یک نظام اخلاقی خاص، مورد تأیید و قبول می باشد. برای نمونه، اگر فردی در مقابل این سؤال که آیا به یک فقیر کمک بکند یا نکند، تصمیم بگیرد که کمک بکند و مطابق آن تصمیم عمل نماید، عملی «خوب» و «اخلاقی» و «حق» انجام داده است. اما مفهوم «حق» در ترکیب «حق داشتن» با معنای پیش گفته فرق دارد. در این

معنای دوم، «حق داشتن» ضرورتاً به معنای انجام عملی «خوب» و «اخلاقی» نیست. اجازه دهید مثالی بیاوریم: اگر به همان فردی که می‌خواهد تصمیم بگیرد آیا به فقیر کمک بکند یا نه، بگوییم «حق کمک کردن» داری بدین معنا که تصمیم تو بر «کمک» یا «عدم کمک» هر کدام که باشد به صرف تصمیم تو بودن از حمایت و تضمین برخوردار خواهد بود، ضرورتاً به معنای گزینش شق «کمک کردن» (که عملی «خوب» است) از طرف آن فرد نخواهد بود. بدین معنا که ممکن است فرد مذکور شق «عدم کمک» را «برگزیند» و طبق آن عمل نماید. در اینصورت اگر چه مجاز بوده است که «کمک نکند» و بدین جهت تصمیم او به کمک نکردن تصمیمی «درست» می‌باشد، چرا که به درستی می‌توانسته است یکی از دو شق «کمک» و «عدم کمک» را برگزیند، اما محتوای اخلاقی عمل او «بد» است. اگر ابتدائاً «حق» (Right) کمک کردن را به فرد داده باشیم دیگر نمی‌توانیم بگوییم او بایستی حتماً شق «کمک کردن» را برگزیند و نه شق دیگر را. اگر چنین چیزی را بخواهیم اصل حق او را از بین برده ایم. هر کدام را که برگزیند از حمایت اعطاکننده حق برخوردار می‌شود و به اصطلاح امروزی تحت «حمایت قضایی و سیاسی» قرار می‌گیرد. به همین دلیل فیلسوفان حق از «حق خطا کردن» سخن به میان می‌آورند (حق و نه تکلیف خطا کردن). اگر شهروندان از «حق آزادی بیان» برخوردارند، ممکن است در اجرای آن حق (مادامی که به حقوق دیگران تجاوز نکنند) مطالبی را بیان نمایند که از دیدگاه اخلاقی ویژه‌ای مصداق یک «بیان بد یا خطا» باشد، به همان اندازه که ممکن است مطالبی را بیان نمایند که از دیدگاه اخلاقی خاصی مصداق یک «بیان خوب یا صواب» باشد. آنچه که امروزه به تئوری حق و حقوق بنیادین انسان‌ها مشهور است حول معنای دوم (یعنی حق داشتن) می‌چرخد و وجه ممیزه نظام حقوقی و اساسی مدرن تأمین حق همه شهروندان، به ویژه آنانی که در اقلیت اند، می‌باشد. به دیگر سخن، به ادعای گروه کثیری از فیلسوفان حق، «حق، اراده آزاد تضمین شده» است. آخر، این که حق

به معنای دوم، حق در ترکیب «حق داشتن»، به چهار معنای گوناگون به کار رفته است: «ادعا»، «آزادی»، «قدرت» و «مصونیت» که ان شاء الله در فرصت و جایی دیگر به شرح آنها خواهیم پرداخت.

التهایه، توجه به این نکته ضروری است که نقدهای مطروحه، شبیه به آنچه در پایان مقاله زیر علیه «حق» آمده است، متعلق به جوامع و ساختارهایی است که از حق به مفهوم مدرن اشباع شده اند. نقدهای مزبور در حقیقت «نقد بعدالحق» می باشند. لکن، این گونه نقدها در جوامعی که هنوز به حق های بنیادین و ساختارهای «قبل الحق» دست نیافته اند، مصداق ندارند.

● مقدمه

هرگونه بحث از حقوق (Rights) و مراقبتهای بهداشتی (Health Care) دیر یا زود با مسائل کلی نظریه و تحلیل اخلاقی درگیر خواهد شد: حق ها چیستند و بر چه اساسی استوارند؟ این گونه سؤالات البته سؤالاتی سخت می باشند و بحث های بسیاری پیرامون آنها در جریان است چرا که موضوعات فلسفی مهمی در پاسخ گویی به آنها مطرح می باشند. در این مقاله به پاره ای از وجوه تاریخی مفهوم حقوق بشری یا اخلاقی - این که حق چیست؟ - می پردازیم و با نظریه های مربوط به مبنای حق کاری نداریم. چه وقت یک مفهوم روشن از حق به عنوان یکی از اصطلاحات گفتمان (Discourse) اخلاقی پدیدار شد؟ نخستین تعاریف مفهوم مزبور کجا پیدا شدند؟ در فرایند توسعه این مفهوم چه دگرگونی هایی در معنای آن رخ نموده است؟

حقوق انتخابی و حقوق رفاهی

مناسب است که بحث را با تفکیک میان حقوق انتخابی و حقوق رفاهی آغاز کنیم [۵]. به طور خلاصه، حقوق انتخابی اساساً با مفاهیم آزادی و انتخاب، و حقوق رفاهی با حق برخورداری از کالا یا منفعت معینی ارتباط دارند. نمونه‌هایی از حقوق رفاهی عبارتند از: حق آموزش ابتدایی، حق مسکن مناسب و حق مراقبت بهداشتی کافی - البته با این فرض که دارای چنین حق‌هایی هستیم، چرا که در واقع افراد بسیاری ادعای حق نسبت به کالاها یا منفعت‌هایی را می‌کنند که اخلاقاً و قانوناً مستحق آنها نیستند.

مفهوم حق انتخابی پیچیده‌تر است. نمونه پیش پا افتاده از یک حق انتخابی شاید حق فرد به پوشیدن هر نوع پیراهن مورد علاقه اش باشد. حق مزبور به حوزه‌ای از آزادی مربوط می‌شود، حوزه‌ای که در بردارنده اعمالی است که موضوع انتخاب و گزینش فرد صاحب حق می‌باشند. در این حوزه فرد یک نوع «حاکم» (Sovereign) است و می‌تواند هرگونه که بپسندد عمل کند. البته حتی در ارتباط با پوشیدن پیراهن مورد دلخواه نیز حاکمیت فرد ممکن است محدود گردد. برای نمونه، بعید است که معلم مدرسه ابتدایی قانوناً یا اخلاقاً حق پوشیدن پیراهنی را داشته باشد که شعاری نژادپرستانه بر روی آن چاپ شده است. برخی اوقات ادعا می‌شود که فرد می‌تواند هر کاری که بخواهد با بدن خود انجام دهد، همان ادعا که «شخص حاکم بر بدن خویش است». اما پرواضح است که حق شخص بر بدن خویش یک حق انتخابی محدود است و شخص در این مورد نیز از حاکمیت محدود برخوردار است. برای مثال، شخص حقی قانونی یا اخلاقی ندارد که باکتری حامل یک بیماری مسری را به بدن خود تزریق کند.

با این حال جمله آخر را نبایستی به معنای این اصل کلی گرفت که «مادامی که فرد به دیگران ضرر نمی زند حق دارد هرگونه که دلش می خواهد رفتار کند». درستی اصل کلی مزبور در فلسفه اخلاق، اجتماع و سیاست محل اختلاف است. صرف نظر از درستی یا نادرستی، اصل یاد شده منطقی‌اً از مفهوم حق انتخابی نتیجه نمی شود. اگر فقط به خود مفهوم توجه کنیم دو احتمال وجود دارد: ۱- ممکن است اعمالی باشند که با اینکه به دیگران ضرر نمی رسانند، فرد به هیچ وجه حق انجام آنها را نداشته باشد، و ۲- بالعکس ممکن است فرد حق انجام اعمالی را داشته باشد که احتمالاً به دیگران ضرر وارد می سازند. در یک جامعه آزاد این ریسک را می پذیرند که ممکن است فرد اعمالی را انجام دهد که به خود یا دیگران ضرر برساند. با این وجود، حقوق انتخابی و آزادیهای مربوطه را بایستی به روش های گوناگونی محدود ساخت، در غیر این صورت اگر همه آزاد باشند هر کاری که دلشان خواست بکنند آزادی از بین خواهد رفت.

ویژگی دیگر حقوق انتخابی این است که نه تنها آزادی شخص به کنترل اعمال و امور خود را در بر می گیرد بلکه متضمن حدی از کنترل، مستقیم یا غیرمستقیم، دیگران نیز می باشد. حاکمیت شخص بر خویش عملاً دامنه آزادی دیگران را محدود می سازد. اگر من حق داشته باشم به روش خاصی که برگزیده ام رفتار کنم در نتیجه آزادی دخالت کردن شما در کارهای من محدود می شود و به همین اندازه من بر رفتار شما کنترل دارم. البته کنترل بر دیگران که از برخی حقوق انتخابی ناشی می شود، می تواند مستقیم باشد. برای نمونه، والدین دارای یک نوع حاکمیت مستقیم بر فرزند صغیر خود هستند. به این معنا که به طور کلی والدین از اهلیت حقوقی و اخلاقی برای تصمیم گیری از جانب فرزند خود برخوردارند. بنابراین، والدین حق دارند مستقیماً آزادی فرزند خود را محدود کنند و همچنین حق دارند که تحصیل یا عدم تحصیل برخی منافع یا کالاها را برای آن فرزند تعیین کنند (زیرا والدین علی الاغلب

حق تصمیم‌گیری درباره چنین موضوعاتی را نیز دارند). با این حال، امروز درباره حد این گونه حقوق والدینی بسیار بحث می‌شود. همین مسأله درباره بیماران روانی و مجرمان وجود دارد. دکتر گیلین (Gaylin) این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ما حق تغییر رفتار آنان را داریم؟ این پرسش به انتخاب و مسأله حق انتخاب کردن از جانب دیگران برمی‌گردد. یا به تعبیر گیلین پرسش مزبور مسأله «حق محدود ساختن حقوق دیگران» را مطرح می‌سازد [۴].

حق رفاهی حق داشتن برخی منابع و کالاها است، حال آنکه حق انتخابی به دامنه آزادی انتخاب فرد و عمل بر اساس آن انتخاب مربوط می‌شود. موضوعات گوناگونی پیرامون ارتباط میان حقوق رفاهی و حقوق انتخابی مطرح می‌شوند. در اینجا می‌توانیم به دو موضوع به طور خلاصه اشاره کنیم. یکم، آیا حقوق رفاهی حقوقی «اسری» هستند، حقوقی که نمی‌توان از آنها اعراض کرد، حقوقی که افراد نمی‌توانند از بهره‌مند شدن از آنها خودداری کنند؟ یا اینکه حقوق رفاهی می‌توانند (به عنوان حق انتخابی) موضوع انتخاب فرد برای رد یا قبول منافع ناشی از آن حقوق واقع گردند [۳]؟ شاید بتوان گفت که به سوالات مزبور نمی‌توان پاسخ کلی «آری» یا «خیر» داد. برخی از حقوق رفاهی موضوع انتخاب فرد واقع می‌شوند حال آنکه برخی دیگر اینطور نیستند. اگر همان گونه که پاره‌ای از صاحب نظران می‌گویند، همه افراد «حق» تحصیلات دانشگاهی را داشته باشند به نظر می‌رسد دلیلی وجود ندارد که فرد آزادی استفاده از حق (رفاهی) مزبور را نداشته باشد. از سوی دیگر برخی از حقوق رفاهی ممکن است از آنچنان اهمیتی برخوردار باشند که افراد حق (انتخابی) رد منافع ناشی از آنها را نداشته باشند، یعنی حق اعراض از آن حقوق را ندارند.

دوم، با مطلب اخیرالذکر مرتبط است. کدام نوع از حقوق اخلاقاً مقدم‌اند؟ آیا، برای نمونه، پذیرش حقوق انتخابی متوقف بر پذیرش حقوق رفاهی است؟ سؤال مزبور از حد تحلیل مفهوم حق فراتر می‌رود و به مبانی اخلاقی حق مربوط می‌شود. شاید

بتوان گفت که پاسخ سؤال یاد شده به مفهوم زندگی خوب یا مفهوم خیر انسانی بستگی دارد. مفهوم مزبور نقش نسبی آزادی و سعادت یا نقش آزادی در سعادت و زندگی خوب را مشخص خواهد کرد.

کدام نوع از حقوق تقدم تاریخی دارد؟ کدام گونه از حقوق زودتر به عنوان یک اصطلاح در گفتمان سیاسی، اجتماعی و اخلاقی رایج گردید؟ یا اینکه هر دو گونه همزمان پدیدار شدند؟

سؤالات پیش گفته احتمالاً در نظر مخاطب امروزی عجیب جلوه می کند. اصطلاحات مربوط به حقوق (Rights) آن چنان در گفتمان اخلاقی و سیاسی روزمره ما نفوذ کرده، که گویی برای ما غیرقابل تصور است که گفتمان مزبور بدون این اصطلاحات هرگز بتواند به حیات خود ادامه دهد. هر وقت که روزنامه را باز می کنیم با زبان و اصطلاحات حق روبرو می شویم. آیا قابل تصور است که انسان های متمدن بتوانند بدون توسل به اصطلاحات مذکور به یک بحث اخلاقی بپردازند، وارد یک مذاکره اخلاقی یا سیاسی بشوند، یا درباره مسایل فلسفه اخلاق و اجتماع ژرفناگری کنند؟

ریشه تاریخی حقوق

چنین می نماید که در واقع مفهوم حق تا اواخر قرون وسطی نقش مهمی در گفتمان سیاسی و اخلاقی ایفا نمی کرد. مفهوم حق در نظام های بزرگ اخلاقی افلاطون و ارسطو و در حقوق باستانی یونان برجسته نشده اند. مفهوم حق، در صورت وجود، از زمان فیلسوفان یونان تا اواخر قرون وسطی به سطح خود آگاه نیامد. برای نمونه، در دیالوگ کریتو (Crito) نوشته افلاطون، سؤالی را که سقراط با آن مواجه است «ما» به شکل زیر صورت بندی می کنیم: آیا شخصی که معتقد است به ناحق

(ناعدالانه) به ارتکاب یک جرم محکوم شده است حق فرار از زندان را دارد؟ لکن بررسی دقیق متن افلاطون نشان می‌دهد که دیالوگ مزبور در قالب زبان حق نوشته نشده است. واژه ای در متن یاد شده نیست که معنای لفظی آن «حق» باشد. بلکه مسأله سقراط این است که آیا درست یا عادلانه است که از زندان فرار کند. حال ممکن است در بادی امر به نظر آید که تفاوت میان «درستی انجام یک عمل» با «داشتن حق انجام یک عمل» صرفاً یک تفاوت ظریف زبانی است. ولی در پس ظرافت زبانی مزبور تفاوت محتوایی مهمی نهفته است.

مثال دوم را از توماس آکویناس (۱۲۲۴-۷۴) (Saint Thomas Aquinas) ذی نفوذترین متفکر مکتب حقوق طبیعی در قرون وسطی، می‌آوریم. آکویناس در عین حال که از دکتترین حقوق طبیعی (Natural Law) دفاع می‌کرد، با این وجود و به رغم حضور مفهوم حق در فضای فکری آن زمان دکتترین پیرامون حقوق طبیعی (Natural Rights) نداشت. آکویناس، همانند سقراط در دیالوگ کریتو، سؤالی را مطرح می‌کند که به خوبی می‌توانیم آن را در قالب زبان حق بیان نماییم: آیا فرد شدیداً گرسنه حق دزدیدن یک قرص نان را دارد؟ آکویناس سؤال را با چنین زبانی بیان نکرده است. بلکه وی می‌پرسد که آیا دزدی ناشی از فشار نیاز، مشروع است [۱، ص ۱۳۷]؟ همچنین، برخی از مترجمان آکویناس با ترجمه خود بحث از موضوع «حق مالکیت» و این که آیا «حق مالکیت خصوصی» از «حق طبیعی یا انسانی» ناشی می‌شود را به او نسبت می‌دهند. اما آکویناس در واقع پرسیده است که آیا این طبیعی است که انسانها اشیای موجود در خارج را به تملک درآورند و پاسخ می‌دهد که مالکیت خصوصی با حق و عدالت طبیعی در تعارض نیست. آکویناس نگفت، و در حقیقت نمی‌توانسته مانند لاک بگوید، که انسان‌ها دارای حق طبیعی مالکیت هستند. آکویناس قائل به حق طبیعی بود اما لیستی از مصادیق حقوق طبیعی نداشت.

حال باید بپرسیم با گسترش کاربرد مفهوم حقوق (Rights) چه برداشتی از آن داشتند، چه پاسخی به سؤال «حقوق چیست» می دادند؟ برای روشن شدن موضوع بایستی به آثار فلاسفه و حقوقدانان رجوع کنیم. چنین می نماید که تا سده چهاردهم کسی به دنبال تعریف «حق» نبود. با این وجود، اجازه بدهید ابتدا به برداشت رایج از مفهوم حق در سده هیجدهم، دوره اوج شکوفایی تفکر حقوق طبیعی (Natural Rights)، بپردازیم.

بیانی عالی از معنای «حق» در سنت عظیم حقوق طبیعی را می توان در آثار حقوقدان انگلیسی ویلیام بلک استون (William Blackstone) یافت که کتاب شرواحی بر قوانین انگلستان (*Commentaries on the Laws of England* - ۱۷۶۵ به بعد) او بر ایالات مستعمره آمریکایی و بر اوایل دوران استقلال آنها تأثیر ژرفی گذارد. بلک استون می گوید که «هدف اصلی قوانین، حق ها (Rights) و ناحق ها (Wrongs) می باشند» و این که موضوع حق بر دو نوع است: حقوق اشخاص (*jura personarum*) و حقوق اشیاء (*jura rerum*). سپس وی می گوید:

حقوق مسلم بشر را - بعنوان موجودی آزاد که قوه تشخیص خوب و بد به او داده شده و دارای قدرت برگزیدن اقداماتی است که به نظرش مطلوبترین می رسند - تحت عنوانی کلی خلاصه کرده اند و آن را آزادی طبیعی نوع بشر نامیده اند [۲، ص ۱۲۵]... از این مقدمه چنین برمی آید که آن حقوق چیزی جز مشتقات آزادی طبیعی نیستند، حقوقی که قوانین جامعه آنها را در پای مصلحت عامه قربانی نمی کنند. یا آن دسته از امتیازات مدنی هستند که جامعه در عوض آزادیهای طبیعی اعراض شده از سوی افراد، فراهم آورده است [۲، ص ۱۲۸].

یکی گرفتن مفهوم حقوق با حقوق انتخابی [آن گونه که از نکات بالا مستفاد می شود] وجه مشخصه حقوقدانان و فلاسفه سده های هفدهم و هیجدهم است و در اسناد مهم سیاسی مانند اعلامیه حقوق بشر و شهروند انقلاب فرانسه

(۲۶ اوت ۱۷۸۹) و حتی پس از آن یافت می‌شود. نویسندگانی چون توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) و جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) با وجود اختلافات زیاد پیرامون موضوعات فلسفه سیاسی، هر دو مفهوم حقوق را با حوزه آزادی‌های شخصی یکی می‌گرفتند. بر این اساس، هابز در کتاب گفتگو در باره حقوق عرفی (*Dialogue on the Common Law*) می‌گوید «حق، آزادی است که قانون به من داده است» و در فصل ۱۴ کتاب لویاتان (*Leviathan*) می‌نویسد «حق دربرگیرنده آزادی انجام یا عدم انجام یک عمل است». در یک جا، که البته بحث سیاسی یا اخلاقی نیست، لاک ادعا می‌کند که «ایده آزادی همان ایده قدرت هر فرد به انجام یا عدم انجام عملی خاص است» (۸، ص ۳۱۶). ادعای مزبور با این دیدگاه لاک سازگار است که انسان دارای توان خداداد برای انتخاب عقلانی می‌باشد، و این دیدگاه برای طرح نظریه حقوق (Rights) لاک که در رساله دوم درباره حکومت (*Second Treaties on Government*) آمده است، لازم می‌باشد. اما اگر چه مفهوم حق - «حق چیست؟» - نزد نویسندگان سده‌های هفدهم و هیجدهم عمدتاً یکسان بود، این بدین معنا نیست که آنان درباره مبنای حق یا درباره مصادیق حق که انسان‌ها در واقع دارا می‌باشند، توافق نظر داشتند. (علی الظاهر اصطلاح انگلیسی "Human Rights" [حقوق بشر] برای نخستین بار توسط توماس پین [Thomas Paine] در ترجمه اعلامیه حقوق بشر و شهروند به کار برده شده است. وی در کتاب خود حقوق انسان [The Rights of Man] اصطلاح رایج‌تر «حقوق طبیعی» را بکار می‌برد).

حقوق انتخابی گرفتن حقوق به طریقی نشان دهنده حمایت فلاسفه و حقوقدانان از نظریه‌ای خاص درباره حقوق است که به اوایل سده سیزدهم برمی‌گردد. (منشور کبیر ۱۲۱۵ [The Magna Carta] انگلستان هر دو اصطلاح حقوق [Rights] و آزادی‌ها [Liberties] را در خود جای داد). نه تنها مفهوم حقوق

در فضای فکری حضور داشت بلکه به عنوان حقوق انتخابی یا آزادی‌ها فهمیده می‌شد.

چه وقت مفهوم حق از سوی یک فیلسوف تأیید (به اصطلاح) رسمی شد؟ اولین فیلسوف یا نویسنده‌ای که حق (*ius*) را به معنای حق شخصی (*Personal Right*) تعریف کرده است، یعنی حق به معنای چیزی که می‌تواند مملوک شخص واقع شود، چه کسی بود؟ پروفیسور میشل ویلی (*Micher Villey*) از دانشگاه پاریس به نحو گسترده پیرامون سؤال مزبور به تحقیق و تفحص پرداخته و در بیشتر آثار منتشره خود از آن بحث کرده است. ویلی، ویلیام اهل اوکام (*William of Ockham*) (۱۳۴۹ - حدود ۱۲۸۰/۹۰) فیلسوف فرانسویسکان انگلیسی را اولین نویسنده‌ای می‌داند که صریحاً واژه *ius* را به معنای حق (*Right*) می‌گیرد، در مقابل *ius* به معنای قانون (*law*)، عدالت (*justice*) یا آنچه که درست است (*What is right*) [۱۱]. در واقع ویلی تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند ویلیام اهل اوکام نخستین نویسنده‌ای بود که مفهوم *ius* را به معنای اولی [حق - *Right*] به کار برد. اگر چه علی‌الظاهر هیچ کس پیش از اوکام واژه مزبور را به معنای اول تعریف نکرده است، با این حال ادعای ویلی محل بحث و تردید است.

آشکارترین متن در فصل ۶۵ کتاب اوکام به نام اثر نود روزه (*Work of Ninety Days*) آمده است: «حق طبیعی (الهی؟) چیزی جز قدرت انطباق با عقل صحیح نیست بدون [نیاز به] توافق یا پیمان، حق مدنی قدرتی است که از یک توافق ناشی می‌شود، حال برخی اوقات با عقل صحیح انطباق دارد و برخی اوقات نه» [۹، ص ۵۷۹]. مهم‌ترین مفهوم در این تعریف، «قدرت» (*Power*) است که مفهومی مشکل‌زاست و بایستی در ارتباط با وجوه مختلف فلسفه اوکام مورد بررسی قرار گیرد. شاید ذکر این نکته برای بحث ما کافی باشد که تعریف اوکام ریشه و مبنای دیدگاه بلک استون درباره حق است. از نظر بلک استون حق «قدرت اقدام به عمل است»

آن گونه که فرد می‌پسندد، بدون هیچ قید یا کنترلی، مگر قید یا کنترل برخاسته از قانون طبیعت». همچنین می‌توان اضافه نمود که تعریف اوکام در متن و زمینه «مسأله فقر فرانسیسکانی» (The problem of Franciscan Poverty) مطرح شده است: [مسأله مزبور عبارت است از این که] آیا این طور نیست که هر آن چه در دستان فردی است که قسم خورده فقیر است، به نحو غیرمشروع در تصرف اوست؟ بنابراین اوکام با معنای «حقوق» (Rights) سر و کار داشته است به ویژه حقوق مالکیت و حقوق مربوط به انتقال و استفاده از اموال.

چگونه تعریف *ius* به معنای حق از ویلیام اوکام در سده چهاردهم به نظریه پردازان حقوق طبیعی (Natural Rights) سده های هفدهم و هیجدهم انتقال یافت؟ پیدا کردن خط ارتباطی مستقیم مشکل یا غیر ممکن است. برای انجام چنین امری، بایستی تفاوت‌های دقیق موجود در عبارت پردازی تعاریف حق را که نویسندگان بسیاری ارائه داده اند، مطالعه نماییم. گوناگونی عبارت پردازی های مزبور از گوناگونی تئوری های خاص فلسفی که در پشت آنها قرار دارند، ریشه می‌گیرند. با نزدیک شدن به پایان سده شانزدهم در می‌یابیم که [در تعریف حق] مفهوم اوکامی «قدرت» تا حدی جای خود را به مفهوم های «استعداد یا صلاحیت اخلاقی» (Moral faculty or Capacity) یا «کیفیت اخلاقی» (Moral quality) می‌دهند. به رغم تغییرات مزبور، دیدگاه اساسی پیرامون مفهوم حق - که آن را به معنای حقوق انتخابی، حوزه های آزادی شخصی و حاکمیت می‌گیرد - همچنان بر جای خود باقی است.

سنت دوره پایانی قرون وسطی و رنسانس درباره حقوق شاید به بهترین وجه توسط نویسنده اسپانیایی فرانسیسکو سوآرز (Francisco Suarez / ۱۶۱۷-۱۵۴۸) ارائه شده باشد. وی معانی مختلف *ius* را از هم تفکیک می‌کند که یکی از آنها «نوعی صلاحیت اخلاقی» می‌باشد [۱۰، ص ۲۴] و بر این اساس به ارائه یک دکترین حقوق طبیعی می‌پردازد. با این وجود، شاید مؤثرتر از سوآرز، حقوقدان

انسان‌گرای هلندی هوگو گروسیوس (Hugo Grotius / ۱۶۴۵ - ۱۵۸۳) باشد که به عنوان «پدر» حقوق بین‌الملل شناخته شده است. وی در کتاب قانون جنگ و صلح (*Der jure belli ac pacis*) می‌گوید *ius* دارای معانی بسیار است که «یکی از آن معانی به شخص مربوط می‌شود و بدین معنا حق کیفیت اخلاقی شخصی است که صلاحیت داشتن یا انجام دادن چیزی را دارد» [۶، ص ۳۵]. گروسیوس انتقال حقوق از طریق قول و وعده (قرارداد) را انتقال بخشی از آزادی می‌داند - یعنی عملاً دست کشیدن از پاره‌ای از انتخاب‌ها.

در دوران کلاسیک تقریباً هیچ اهمیتی به مفهوم حق داده نشد. مفهوم حق که احتمالاً اول بار توسط اوکام به طور روشن تعریف شد تا انتهای سده شانزدهم از وضوح و شفافیت کاملی برخوردار گردید و یکی از اصطلاحات محوری گفتمان اخلاقی و سیاسی شد. طی سده‌های هفدهم و هیجدهم «حق» به یک شعار انقلابی تبدیل شد و امروزه قدرت شعاری و سیاسی این مفهوم عامل مهمی در هر دو صحنه داخلی و بین‌المللی می‌باشد. علی‌ای حال، نمی‌توان انکار کرد که مفهوم حق در سیر تاریخی‌اش ابتدا به معنای حقوق انتخابی، حقوق مربوط به حوزه‌های آزادی شخصی و حاکمیت، به کار رفته است.

ظهور حقوق رفاهی

چگونه می‌توان این واقعیت را توضیح داد که ایده کلاسیک حق عینی (آن چه عادلانه است [حق در برابر باطل]) در آخر قرون وسطی و رنسانس تا حدی جای خود را به مفهومی تمام‌عیار از حق، یعنی حقوق انتخابی، داد؟ چه وقت مفهوم حقوق رفاهی پدیدار شد و چه چیزی باعث پدیدار شدن آن گردید؟

پرسشهای بالا پرسشهایی مشکل هستند و پاسخ هایی که می توان داد صرفاً پیشنهادهای موقت یا غیرقطعی (Tentative) می باشند. نخست، شاید در پاسخ بتوان گفت که نظریه قدیمی (ولی نه منسوخ) حق عینی دیگر نمی توانست در برابر قدرت رو به رشد دولتهای ملی سکولار که از قرون وسطی در حال تثبیت قدرت خود بودند، به عنوان یک حائل مناسب عمل کند. چنین می نماید که مفهوم حقوق انتخابی حوزه مستقل شخصی را برای فرد در برابر ادعاهای برتری جویانه دولت حاکم پر قدرت، مشخص می ساخت. بنابراین تعجب برانگیز نیست که ایده حقوق فردی به گونه ای توسعه یافت که حقوق مالکیت شخصی نمونه اعلی آن گردیدند. از آن هنگام بود که کاپیتالیزم، فردگرایی منتج از آن و رشد طبقه متوسط آغاز شد.

بنابراین، گذار از دوران محوریت حق عینی (امر عادلانه) به دوران حقوق انتخابی صرفاً یک موضوع لفظی و زبانی نیست بلکه تفاوت محتوایی مهمی در میان است. در عین حال، میان «حق بودن» و «حق داشتن» یک نوع تعارض وجود دارد که به راحتی نمی توان آن را حل نمود. ولی به همین دلیل که مفهوم حق (حقوق انتخابی) جای نظریه حق عینی (حق بودن) را گرفته است [یعنی به دلیل تفکیک مذکور است که] می توانیم بپرسیم آیا شخص حق انجام عمل اخلاقاً بد را دارد (مهم امکان طرح سؤال است، فعلاً نمی خواهیم به آن پاسخ دهیم).

دوم، می توان گفت که درست همان گونه که در قرون وسطی لازم بود ایده کلاسیک حق عینی با ایده حقوق انتخابی تکمیل شود، همچنین حقوق انتخابی نیز در نهایت نیاز داشت بانوعی دیگر از حقوق کامل شود: یعنی با حقوق رفاهی. تفسیر بلک استون از مفهوم حق تمامی چیزهایی را که وی جزو حقوق می دانست در بر نمی گرفت. برای نمونه، آیا حق امنیت شخصی را می توان به عنوان یک حق انتخابی یا مجموعه ای از حقوق انتخابی گرفت؟ ایده حقوق انتخابی همه حقوق مذکور در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه و همچنین تمامی حقوق مندرج در اعلامیه

جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ (Universal Declaration of Human Rights) را در بر نمی‌گیرد. در سده نوزدهم و پس از یک انقلاب صنعتی تثبیت شده و همچنین ظهور دولتهای ملی کاملاً استقرار یافته بود که نوع جدیدی از حقوق به رسمیت شناخته شدند.

کاملاً روشن نیست که چه کسی برای نخستین بار به طور صریح حقوق را به معنای حقوق رفاهی تعریف کرد. شاید نشان افتخار را بایستی به حقوقدان و مورخ حقوقی آلمانی رودلف فون آیرینگ (Rudolf von Ihering) نویسنده کتاب هدف از قانون (*Der Zweck im Recht*) منتشره به سال ۱۸۸۷، داد. آیرینگ در آن کتاب «حق» را یک «نفع مورد حمایت قانون» تعریف کرده است [۷، ص ۵۰]. اگر چه تعریف مزبور به عنوان تعریفی بسیار مضیق مورد نقد واقع شده است، اما معرفی نظریه «نفع» که رفاه را در مرکز توجه قرار می‌دهد به اندازه تأکید قدیمی بر اراده آزاد، قدرت و اهلیت از اهمیت برخوردار است. همچنین می‌توان نشان داد که جرمی بنتام و طرفداران نفع - انگار او، و به علاوه تی.اچ. گرین و پیروان لیبرال وی، ادعای قوی‌تری نسبت به فون آیرینگ در اینکه حقوق را به معنای حقوق رفاهی تعریف کرده‌اند، دارند.

نتیجه

از سؤالات مربوط به حقوق در بحث مراقبتهای بهداشتی که انگیزه بررسی‌های این فصل پیرامون «حق» بوده است، بسیار دور شدیم. هدف این بود که وجوه مفهومی سؤالات مزبور را در بستر تاریخی قرار دهیم. پرسش‌های ارزشی را - مانند پرسش از مبانی اخلاقی حق و نوع حق‌هایی که داریم - کاملاً به کنار نهادیم که بی‌شک پرسش‌هایی بسیار مهم‌اند. می‌توان گفت که درست همان گونه که بین حقوق انتخابی و حق عینی تعارض جدی وجود دارد، تعارضات زیادی نیز میان حقوق

انتخابی و حقوق رفاهی در جریان است. درست همان گونه که آزادی یک فرد به قیمت آزادی فرد دیگر بدست می آید، منفعت یک فرد نیز به قیمت آزادی فرد دیگر حاصل می شود. بیش از آن، منفعت یک فرد به قیمت منفعت فرد دیگر تضمین می شود. ادعاهای مبنی بر حق در تعارض واقع شده اند و به تصمیم گیریهای سخت نیاز افتاده است. شاید در اقتصاد اخلاق دچار تورم شده ایم. تورم در تقاضاهای تحت عنوان حق، تا آنجا که مفهوم حق در حال از دست دادن ارزش خود به عنوان یک پیشنهاد اخلاقی، می باشد. چنین می نماید که به مفهوم جدیدی نیازمندیم تا ما را در روشن اندیشی پیرامون پرسش های سخت مزبور توانا سازد. اما، آن مفهوم جدید چه می تواند باشد؟

- [1] Aquinas, T, *The Political Idea of St. Thomas Aquinas* (translated by The Fathers of the English Dominican Province). New York: Hafner, 1953.
- [2] Blackstone, W. *Commentaries on the Laws of England*. London: T. Cadell and J. Butterworth, 1825.
- [3] Feinberg, J. Voluntary Euthanasia and "The Inalienable Right to life." Paper given at The Brooklyn Center, Long Island University, April 8, 1976.
- [4] Gaylin, W. *The Functions of Prisons and the Rights of Prisoners*. Paper given at The Brooklyn Center, Long Island University, April 8, 1976.
- [5] Golding, M.P. *Towards a Theory of Human Rights*, *Monist* 52:521, 1968.
- [6] Grotius, H. *The Law of War and Peace* (translated by Francis W. Kelsey). Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1925.
- [7] Jhering, R. von, *Der Zweck im Recht* (translated by I. Husik as *Law as a Means to an End*). New York: Macmillan, 1924.
- [8] Locke, J. *Essay on Human Understanding* (vol. 1). New York: Dover, 1959.
- [9] Ockham, W. *Opera Pilitica* (vol. 2). Manchester: University of Manchester Press, 1963.
- [10] Suarez, F. *De Legibus* (vol. 1). Madrid: Consejo Superior de Investigaciones Cientificas, 1971.
- [11] Villey, M. *Seize Essais de Philosophie du Droit*. Paris: Dalloz, 1969. pp. 140-178.